

روی کرد ناسیونالیستی و نزدیکتر شدن لحظه‌ی فروپاشی

سخنان اسفندیار رحیم مشائی رئیس دفتر احمدی‌نژاد در "همایش ایرانیان خارج کشور" پیرامون نحوه برخورد با اسلام و تأکید بر "مکتب ایران" به جای "مکتب اسلام" چالش‌ها و جدیدی را در میان گروه‌بندی‌های جناح حاکم در پی داشت و اختلافات، تضادها و کشمکش‌های درونی رژیم را بیش از پیش تشدید نمود.

رحیم مشائی در مراسم اختتامیه‌ی این همایش دو روزه که ظاهراً با هدف "ورود سرمایه ایرانیان خارج از کشور به داخل" برگزار گردید درباره مکتب اسلام و مکتب ایران گفت "از مکتب اسلام دریافت‌های متنوعی وجود دارد اما دریافت ما از حقیقت ایران و حقیقت اسلام، مکتب ایران است و ما باید از این به بعد، مکتب ایران را به دنیا معرفی کنیم."

اظهارات مشائی که در تقابل آشکار با دیدگاه خمینی پایه‌گذار اصلی حکومت اسلامی و موضع رسمی جمهوری اسلامی بود، با واکنش‌های تند و شدیدی از درون اصول‌گرایان روبرو گردید و جنجال و نزاع بر سر این سخنان و اسلام‌گرایی ایران‌گرایی را به مهم‌ترین موضوع سیاسی روز تبدیل کرد.

در واکنش به سخنان مشائی، قبل از همه آخوند احمد خاتمی یکی از مدافعان پر و پا قرص دولت در نماز جمعه تهران در ۱۵ مرداد حرف‌های وی را "شیرک آلود" خواند. به دنبال آن توکلی یکی از اعضای سرشناس جناح اصول‌گرا در مجلس، اظهارات وی را "توهنات یک ذهن بیمار" خواند و در حالی که هشدار می‌داد مجلس در برابر این صحبت‌ها ساکت نخواهد نشست، از احمدی‌نژاد خواست تا "تکلیف خود را با این عنصر و تفکر انحرافی" روشن سازد! محمد یزدی نایب رئیس مجلس خبرگان، آن را "انحراف فکری، غلط و نابجا" خواند. سایت تابناک وابسته به محسن رضائی، با استناد به حرف‌های خمینی در "صحیفه نور" که گفته است "نهضت ما اسلامی ست قبل از آن که ایرانی باشد" و یا "ملی‌گرایی خلاف اسلام و خلاف قرآن و دستور خدا است" سخنان مشائی را مطالبی خواند که از "رنگ و بوی فتنه‌انگیزی و التقاط و ضدیت با اندیشه‌های خمینی" برخوردار است. کیهان که دعوت رسمی از هوشنگ امیر احمدی را زیر سؤال برده بود به افشاگری علیه مشائی دست زد و وقتی که مشائی دعوت از وی را تکذیب کرد، متن دعوت رسمی از وی را به چاپ رساند و مصلحت‌اندیشانه، موضوعات و "گفتنی‌های دیگر" را به وقت دیگر موکول نمود. مظهری یکی دیگر از نمایندگان اصول‌گرای مجلس، در عین اشاره به این نکته که اظهارات

مبارزات توده‌ها، تابش نوری بر تاریکخانه کشتار های دهه شصت

بلکه طرح هرگونه پرسشی از چند و چون شکل‌گیری این فاجعه ضد بشری تا کنون، حتا در میان عناصر و ارگان‌های درون نظام نیز با مجازات‌های شدیدی همراه بوده است. تمام ارگان‌ها و جناح‌های جمهوری اسلامی، طی بیش از دو دهه آنچنان بر این پیمان سکوت خود وفادار مانده‌اند که گویا اصلاً و ابدا چنین جنایت هولناکی در زمان خمینی و به فتوای مستقیم شخص او صورت نگرفته است.

اما، به رغم این خط قرمز ایجاد شده توسط جمهوری اسلامی، به رغم تمام فشارها، سرکوب‌ها و محدودیت‌های ایجاد شده در جامعه، خانواده‌های جانب‌اختگان کشتارهای دهه شصت و به طور اخص خانواده‌های قتل عام‌شدگان مرداد و شهریور ۶۷، بی وقفه تلاش کرده‌اند تا حد ممکن، رخنه‌هایی بر این دیوار بلند سکوت ایجاد کنند. آنها، به رغم زخم‌هایی که بر گرده درون در صفحه ۳

۲۲ سال از فاجعه جنایت بار قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گذرد. فاجعه‌ای که به فرمان مستقیم خمینی شکل گرفت و به فاصله کمتر از دو ماه، هزاران زندانی سیاسی در بند به جوخه‌های مرگ سپرده شدند.

خمینی و دیگر سران جمهوری اسلامی برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت هولناک، سکوت مرگباری را بر جامعه حاکم کردند. طی این سال‌ها، ورود به تاریکخانه کشتار تابستان ۶۷، در مطبوعات و رسانه‌های عمومی درون جامعه به شدت ممنوع شده است. تا جایی که عبور از این خط قرمز ممنوعه، همواره با زندان، شکنجه و ترور کوشندگان ورود به این تاریکخانه ممنوعه همراه بوده است.

این خط قرمز، توسط دستگاه‌های سرکوب و امنیتی جمهوری اسلامی، آنچنان پر رنگ شده بود، که نه تنها، عناصر فعال و نیروهای سیاسی درون جامعه مجاز به عبور از این خط نبودند،

نیاز مبرم جنبش زنان به بازسازی رادیکال

کرده است که تحت فشار اقرار کرده و اعترافات اش صحت ندارد، اما به دلیل

محکوم به سنگسار

بدیهی‌ترین حقوق انسانی و اجتماعی شناخته شده‌ی زن، چه این امر صحت داشته باشد و چه نه، هیچ مجازاتی شامل حال وی نمی‌شود. روابط جنسی از جمله روابط خصوصی انسان‌هاست که نه دولت‌ها و نه هیچ فرد دیگری حق مداخله در این روابط را ندارند، چه رسد به مجازات و چه رسد به سنگسار.

براساس آن چه که در وبلاگ وکیل وی آمده، سکینه محمدی آشتیانی از سال ۸۴ تاکنون در زندان بسر می‌برد. وی از اتهام مشارکت در قتل همسرش میرا گشته است اما به اتهام داشتن روابط جنسی با دو نفر به ۹۹ ضربه شلاق

بن بست عراق پس از هفت سال اشغال

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

روی کرد ناسیونالیستی و نزدیک تر شدن لحظه‌ی فروپاشی

مشائتی نمی‌تواند یک موضوع اتفاقی و ساده باشد، گفت این حرف‌ها تلاشی است برای آن‌که "ماهیت اپیدئولوژیک اسلامی انقلاب به ماهیت نژادی" تبدیل گردد. مطهری، حرف‌های مشائتی را زنگ خطر خواند و از رئیس‌جمهور خواست که از رئیس دفتر خود در این مورد توضیح بخواهد و چنانچه نام برده توضیح قانع‌کننده‌ای نداشت، وی را "عزل" کند! در ادامه این موضع گیری ها، مصباح یزدی از دیگر حامیان سرسخت و دو آتش دولت، حرف‌های رحیم مشائتی را "بی‌شمانه" خواند و گفت، افرادی که مکتب ایران را به جای مکتب اسلام معرفی می‌کنند "غیرخودی" هستند! مهم‌تر و تندتر از همه این‌ها، موضع‌گیری فیروزآبادی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح بود. فیروزآبادی با انتقاد و حمله شدید به حرف‌های مشائتی، سخنان وی را انحراف و جرم علیه امنیت و حمله به ارکان نظام اسلامی خواند. رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رژیم، در عین حال نسبت به "جریان مرموز و مشکوکی که از دفتر ریاست جمهوری سر برآورده است" هشدار داد و مشائتی یار غار احمدی‌نژاد را فردی "افسار گسیخته" و در زمره نظریه‌پردازان جنگ نرم و جاسوسان سیا قرار داد. فیروزآبادی، راه و سخن مشائتی را، ادامه راه و سخن فتنه‌گران خواند و از دستگاه قضائی خواست به این جریان رسیدگی کند!

در برابر تمام این حملات اما رحیم مشائتی رئیس دفتر احمدی‌نژاد، نه فقط جا خالی نکرد، بلکه بر سخنان پیشین خود اصرار ورزید و از آن دفاع نمود. رحیم مشائتی که اصرار بر حضور علنی در عرصه سیاسی به چشم می‌خورد و به هر بهانه‌ای و در هر مراسمی حضور می‌یافت و به سخن رانی و مصاحبه می‌پرداخت، نه فقط کیهان را به "جعل" و دروغ متهم کرد و نه فقط گفت که رئیس ستاد کل نیروهای مسلح را نیز تحویل دادگاه خواهد داد، بلکه سخنان خود را عین "حرف امام" خواند و گفت: "اگر بخواهیم حقیقت اسلام را به دنیا عرضه کنیم، باید پرچم ایران را بالا ببریم" و "بدون نام ایران اسلام گم می‌شود" مشائتی با گفتن این‌که "ما اسلامی را قبول داریم که در ایران مستقر است، اسلام ایران، اسلام ناب!" پاسخ همه اعتراض‌کنندگان خود را داد. هر کس می‌دانست و می‌داند که رحیم مشائتی سر خود و بدون آن‌که از یک پشتوانه محکم و قوی برخوردار باشد، چنین سخنانی بر زبان نمی‌آورد. در واقعیت امر، این مشائتی نبود که با اظهار نظرهای خود، نزاع و کشمکش در میان اصول‌گرایان را دامن می‌زد، بلکه این احمدی‌نژاد بود که مشائتی را جلوی صحنه فرستاده بود، تا از این طریق راه تسویه حساب با رقبای اصول‌گرای خود را هموار و موقعیت گروه خاص خود را در ساختار قدرت تحکیم و تقویت کند. احمدی‌نژاد که کارگردان اصلی این قضایا بود و خود نیز پیرامون ایرانی‌گرایی، گرچه نه تا به این حد صریح، اما به زبانی دیگر سخن گفته بود، باید وارد صحنه می‌شد و شد. احمدی‌نژاد از اظهارات، مواضع و دیدگاه‌های مشائتی، صریح‌تر از گذشته به دفاع پرداخت، حرف‌ها و

موضع مشائتی را، حرف‌ها و موضع دولت خواند و اضافه کرد که دولت بر پایه همین دیدگاه است که کشور را اداره می‌کند!

به این ترتیب، احمدی‌نژاد در برابر موج حمله به مشائتی و همه آن‌هایی که می‌خواستند با او برخورد شود ایستاد! او در واقع به همه آن‌ها گفت که اگر کسی می‌خواهد رحیم مشائتی را عزل کند، باید من را عزل کند! احمدی‌نژاد در عین حال مخالفین مشائتی را که علیه وی "بحث‌های سخیف" راه انداخته‌اند، مذمت نمود و به صریح‌ترین و روشن‌ترین شکلی گفت، حرف‌های مشائتی حرف‌های من است و اگر کسی اعتراضی دارد، باید علیه من اعتراض کند!

اصول‌گرایان مخالف احمدی‌نژاد، سرهایشان به سوی خامنه‌ای چرخیده و در انتظار آن بودند که ولی فقیه و رهبر حکومت اسلامی چیزی بگوید و با دفاع از اسلام و معیارهای جاری، اوضاع را به سود آن‌ها آرام کند. اما خامنه‌ای گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده است خاموشی گزید و با سکوت معنی دار خود، این دسته از اصول‌گرایان را دچار یاس و سرگیجه ساخت. سرانجام نماینده ولی فقیه در سپاه وارد صحنه شد و با طرح این موضوع که در شرایط حساس کنونی باید از پرداختن به مسائلی که موجب پرداخت هزینه می‌شوند، پرهیز کرد، ضمن تعریف و تمجید از احمدی‌نژاد، دوستانه از وی خواست موضوع از حل و فصل کند! سران سه قوه نیز جلسه‌ای گذاشتند و به دنبال این‌ها، از دامنه تشنج و نزاع عجالتاً حدودی کاسته شد!

البته طرح این گونه مسائل و تاکید بر ایرانی‌گرایی، موضوع و موضع‌گیری جدید و فی‌البداهه‌ای نبود. احمدی‌نژاد نیز پیش از این در این مورد سخن گفته و پیرامون ایرانی‌گرایی، البته با لحن و الفاظ دیگر به شیوه پوشیده‌تری به اظهار نظر پرداخته بود. صرف نظر از این موضوع، حرف‌ها و موضع‌گیرهای احمدی‌نژاد در برخی موارد با مواضع بسیاری از روحانیون زاویه داشته و گاه حتا در مقابل آن بوده است و اگر چه هرگز با آنان مستقیماً رو در رو نشده، اما غیر مستقیم و از پهلو با آن‌ها درگیر شده است. جز ارتباط‌های مصلحتی با تعداد معدودی از روحانیون، ارتباط چندان با آنان نداشته است. اگر تا قبل از تأیید صد در صد وی توسط خامنه‌ای این ارتباط‌ها هنوز محسوس بود، اما بعد از آن‌که به‌طور بی‌قید و شرط مورد تأیید و حمایت بلند پایه‌ترین مقام حکومتی قرار گرفت، دیگر حتا نیازی به ادامه اینگونه ارتباط‌ها نداشت.

در زمینه تلاش‌های جناح خاص احمدی‌نژاد برای تضعیف نقش روحانیون در حکومت و با کنار زدن آن‌ها و اسلام بدون روحانیت علاوه بر هشدارهای پیشین روزنامه جمهوری اسلامی و هشدارهای مکرر اکبر هاشمی رفسنجانی، افراد وابسته به اصول‌گرایان، حال به صراحت با به اشاره، بارها سخن گفته‌اند. لاریجانی رئیس مجلس، از جلسات خصوصی این گرایش که در آن مرتب از اسلام منهای روحانیت صحبت می‌شود، پرده برداشته بود و گفته بود که این‌ها، "منهائون" هستند که باید از آن‌ها دوری کرد! گردانندگان روزنامه کیهان، صریح‌تر و مستقیم‌تر به این مساله پرداخته و موضوع را تا مقام ولی فقیه نیز بسط داده‌اند. دو هفته پیش از سخنان رحیم مشائتی، کیهان از ظهور یک جریانی خبر

داده بود که می‌خواهد "طیف حزب الهی" را در مقابل خامنه‌ای قرار دهد و تلاش آن بر این است که "دور آقا را خالی کند و فقط خودش بماند. و زمانی که چنین شد بگوید حالا که من مانده‌ام باید اختیارات را تفویض کنید چرا که من ۲۵ میلیون رای دارم" کیهان در عین حمایت از جناح نظامی - امنیتی، اما در عین حال نگران آن است که این جریان بخواهد از "رهبری" عبور کند!

بنابر این نه فقط بحث کنار زدن روحانیون و تضعیف آن‌ها در حکومت، بلکه حتا بحث عبور از خامنه‌ای هم در میان گروه بندی‌های اصول‌گرا مطرح است. حزب ولایت که از سوی احمدی‌نژاد مطرح شد، یکی از ابزارهایی‌ست که باید در خدمت چنین هدفی باشد. مطهری نماینده اصول‌گرای مجلس، مطرح شدن حزب ولایت را مقدمه چینی برای عبور از خامنه‌ای می‌داند و گفته است که منظور این‌ها از ولایت و حزب ولایت، ولایت امام زمان و حزب امام زمان است، نه ولایت فقیه و حزب ولی فقیه!

احمدی‌نژاد نماینده جناح معینی از اصول‌گرایان است که عمدتاً متشکل از سپاهیان و نیروهای امنیتی است. این جناح که در عین حال بر بخش‌های زیادی از اقتصاد کشور چنگ انداخته است، در درون دسته بندی‌های اصول‌گرایان از قدرت بیشتری برخوردار است و بر سر منافع خود با آن‌ها سر شاخ می‌شود. جناح احمدی‌نژاد، در حال حاضر نیز هر کاری که می‌خواهد انجام می‌دهد و به هیچکس هم پاسخگو نیست. بی‌اعتنایی احمدی‌نژاد نسبت به مجلس و رئیس اصول‌گرایان و آن‌هم مصوبات آن، زیرسؤال بردن شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و شاخ به شاخ شدن وی با رئیس قوه قضائیه، نشان دهنده اعتماد به نفس این جناح و بیان گر برخورداری آن از یک پشتوانه پرزور و نیرومند است. احمدی‌نژاد برای تقویت جناح خود، کنار زدن سایرین و به دست گرفتن تمام قدرت برای نجات نظم موجود، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند و همانطور که تاکنون نیز نشان داده است دست به هر گونه اقدام و سخن پردازی عوام‌فریبانه هم می‌زند ولو آن‌که این گونه عوام‌فریبی‌ها در مواردی با معیارهای رسمی حکومت اسلامی هم جور در نیاید و با مواضع و سخنان روحانیون زاویه داشته باشد و یا حتا موجب نارضایتی آن‌ها شود! از آن جمله است سخنان احمدی‌نژاد در مورد حجاب، یا حضور زنان در میدان‌های ورزشی و حرف‌های وی پیرامون ایرانی‌گرایی و دفاع صریح و قاطع وی از مواضع رحیم مشائتی!

در ایران کسی طرفدار حکومت روحانیون و حکومت اسلامی نیست. همه از جمهوری اسلامی متنفرند. مریدان و موافق بگیران آن نیز شقه شقه شده‌اند. حکومت اسلامی به جایی رسیده است که در میان هیچ قشری از مردم مگر برخی از اقلیت بسیار عقب‌مانده و سنتی، جانی ندارد. بنابر این بقا و تداوم نظم حاکم، مستلزم آن است که همراه با تمرکز تمام قدرت در دست جناح احمدی‌نژاد، پایه‌هایی نیز برای آن تراشیده شود. تلاش و موضع‌گیری‌های گاه به گاه احمدی‌نژاد و باند وی برای آن است که اقشاری از مردم را به طرف خود جذب کند و پایگاهی در میان اقشاری از مردم برای خود دست و پا کند. اگر در بالا قرار است به تدریج سایر اصول‌گرایان کنار زده

مبارزات توده ها، تابش نوری بر تاریکخانه کشتار های دهه شصت

های یشان نشست است، به رغم همه محدودیت های موجود، با تحمل رنج های بسیار، با بجان خریدن زندان و شکنجه، تسلیم سکوت امنیتی رژیم نشدند و هر ساله با گرمی داشت یاد عزیزانشان، خط ممنوعه رژیم را به هیچ گرفتند تا روزنه ای هر چند کوچک، جهت ورود به این تاریکخانه ممنوعه گشوده شود.

در این میان، مبارزات سازمان های سیاسی خارج از کشور، روشنگری زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتار های دهه شصت، دادخواهی فعالین حقوق بشری و دیگر نیروهای اجتماعی نیز، تلاش مضاعفی بوده است تا بر پستوهای سرد و تاریک قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، نوری تابیده گردد.

با وجود این، تلاش های مبارزاتی صورت گرفته چه در داخل و چه در خارج کشور، هرگز نتوانسته بود خدشه ای در امر سکوت مقامات جمهوری اسلامی در مورد کشتار ۶۷ ایجاد نماید. با گذشت بیش از دو دهه، همچنان سکوت بر تمام دم و دستگاه جمهوری اسلامی سایه افکنده و هیچکدام از عوامل تصمیم گیرنده و اجرایی این جنایت هولناک ضد بشری، حاضر نیستند حتا پرسشی هم، نسبت به چند و چون شکل گیری قتل عام فجیع ۶۷، در جامعه و در میان توده های مردم ایران طرح گردد.

اما، مبارزات علنی توده های مردم ایران طی یک سال گذشته، باعث شد تا دیوار بلند سکوت ایجاد شده در درون جمهوری اسلامی ترک بردارد. و این امر، یکی از دست آوردهای خیزش انقلابی توده های مردم ایران در طی یک سال گذشته بوده است.

به یمن مبارزات قهرمانانه توده های وسیع مردم ایران، به یمن جانفشانی جوانان و دیگر نیروهای اجتماعی درون جامعه، بحث چگونگی قتل عام زندانیان سیاسی، هم اکنون وارد اردوگاه کشتار کنندگان این اقدام ضد بشری شده است.

طرح پرسش از چند و چون قتل عام زندانیان سیاسی و نقش موسوی در آن کشتار نخستین بار، در سخنرانی انتخاباتی میر حسین موسوی در دانشگاه نوشیروانی بابل شکل علنی به خود گرفت. پاسخ موسوی اما، تنها سکوت بود. پس از آن، در دانشگاه کرمان بود که موسوی با سئوال فوق روبرو گردید. موسوی با مجزا دانستن نقش دولت از قوه قضائیه، دولت و خود را از کشتار ۶۷ مبرا دانست.

با گسترش مبارزات توده ای مردم ایران، شرایط جامعه دگرگون شد. تعمیق مطالبات مبارزاتی جوانان و توده های بپا خاسته، دموکراسی دروغین "اصلاح طلبان" را به چالش گرفت. جناح "اصلاح طلب" درون حاکمیت، دیگر نمی توانست مدعی اصلاح رژیم و ایجاد دموکراسی در جامعه باشد، اما، در مقابل قتل عام بزرگ زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، همچنان سکوت اختیار کند. طرح پرسش از چگونگی و چرایی قتل عام زندانیان سیاسی، اینبار از محدوده خانواده های زندانیان کشتار شده، سازمان های سیاسی و نهادهای حقوق بشری فراتر رفته بود. طی سال های گذشته و به طور اخص در مبارزات اخیر توده های مردم ایران، نسل جدید

و پر شوری به میدان مبارزه روی آورده اند. نسل جوان کنونی، مصرانه خواهان روشنگری در مورد اتفاقات دهه ۶۰ در دوران حاکمیت مطلق خمینی است.

مگر نه اینکه، میر حسین موسوی، کروی، خاتمی و دیگر رهبران اصلاح طلب درون نظام، بازگشت به دوران خمینی را به توده های مردم و نسل جوان بپاخاسته وعده می دهند. مگر نه اینکه این آقایان، سال های حکومت خمینی در دهه ۶۰ را، حاکمیت "خط امام"، حاکمیت "قانون" و به زعم خودشان، دوران حاکمیت "دموکراسی نظام" ارزیابی می کنند. و بر بستر چنین ادعاهایی، شعار بازگشت به دوران خمینی را از هر تریبونی فریاد می زنند. بنابر این، نسل کنونی پیش از هر ادعایی، می خواهد از اتفاقات صورت گرفته در دوران خمینی آگاه گردد. و این همان چیزی است که نه تنها "اصلاح طلبان"، بلکه تمام جناح های جمهوری اسلامی از ورود به آن پرهیز می کنند.

ورود به حوادث دهه ۶۰ و روشنگری در مورد جنایات صورت گرفته در زمان خمینی، بزرگترین تناقض فکری تمامی مدعیان دروغین دموکراسی است که جهت رسیدن به آزادی، مردم را به اصلاح جمهوری اسلامی و بازگشت به دوران خمینی وعده می دهند.

میر حسین موسوی نیز در این تناقض بزرگ گرفتار شده است. مبارزات توده های مردم ایران و طرح پرسشگری در مورد اتفاقات دوران نخست وزیری او، علی الخصوص قتل عام گسترده زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، او را به تناقض گویی آشکار کشانده است. موسوی در آخرین اظهار نظرش به موضوع کشتار زندانیان سیاسی وارد شد اما، خود و دولت متبوع اش را، از این جنایت هولناک مبرا دانست. او ضمن قبول اینکه چنین جنایت هولناکی در زمان خمینی و حاکمیت دولت "خط امامی" او رخ داده است گفت: دولت در این امر نقشی نداشته است. او سکوت خود را علامت رضا ندانست و اعلام کرد که از ورود به چگونگی این مسئله معذور است.

جل الخالق! گفته اند دروغ هرچه بزرگ تر باشد باورکردنش آسان است اما، نه تا این حد که میر حسین موسوی تصور کرده است.

قتل عام وسیع زندانیان سیاسی به فرمان خمینی و در دوران نخست وزیری شخص موسوی رخ داد. عاملان اجرایی این جنایت، چه در تهران و چه در شهرستان ها، کمیته های سه جانبه ای بوده اند که نماینده گان وزارت اطلاعات، محوری ترین نقش را در تصمیم گیری پیشبرد این قتل عام داشته اند.

در مقطع وقوع این جنایت، ری شهری، وزیر اطلاعات دولت میر حسین موسوی بود. وزیر اطلاعاتی مجتهد، که با معرفی دولت، پس از تأیید خمینی و پذیرش رئیس جمهور وقت، در راس وزارت اطلاعات بود تا ارگان های امنیتی جمهوری اسلامی را سازماندهی کند.

ماشین کشتار به فرمان مستقیم خمینی به راه افتاد. دستگاه اطلاعاتی رژیم به عنوان اصلی ترین پایه اجرایی کشتار، توسط دولت میرحسین

موسوی هدایت می شد. خامنه ای، رئیس جمهوری وقت بود، که اکنون با همان تفکر جنایت بار قتل عام ۶۷، بر مسند "رهبری" نشسته و همچنان کشتار می کند. هاشمی

رفسنجانی، رئیس وقت مجلس اسلامی بود. موسوی اردبیلی، قاضی القضاات منصوب خمینی در مقطع کشتار بود. اردبیلی در مقام قاضی القضاات رژیم و به تبعیت از "امام" خود، نخستین کسی بود که دستور کشتار را در سطح علنی اعلام کرد. او در ۷ مرداد ۶۷ - روزی که کشتار زندانیان آغاز شد - از تریبون نماز جمعه دانشگاه تهران بانگ بر کشید که، همه زندانیانی که بر موضع نفاق ایستاده و علیه جمهوری اسلامی در زندان مبارزه می کنند، باید اعدام گردند. قاضی القضاات کشتار تابستان ۶۷، همان موسوی اردبیلی است که اکنون، لباس "اصلاح طلبی" پوشیده و در مقام نصیحت گری با ویلچر، راهی بیت خامنه ای شد تا او را از کشتار و جنایت بیشتر باز دارد. بی آنکه بخواهد کمترین اشاره ای به دوران سرکوبگری دستگاه قضایی تحت امر خود، در دهه ۶۰ داشته باشد.

همه این مستندات، بیانگر این واقعیت است که تمام جناح های جمهوری اسلامی به طور مستقیم، نه تنها در کشتار های دهه شصت به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ دست داشته اند بلکه، بدان معتقد نیز بوده اند.

با این همه مدارک روشن، با این همه اسناد غیر قابل انکار، آیا باز هم میرحسین موسوی می تواند ادعا کند که او و دولت متبوع اش در کشتار ۶۷ نقشی نداشته اند؟

جناح حاکم جمهوری اسلامی که هم اکنون به رهبری خامنه ای حکومت را در اختیار دارد، با همان تفکرات خمینی و با موضع دفاع از جنایات دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، همچنان به جنایت و کشتار های خود ادامه می دهند. خامنه ای، دستگاه قضایی منتصب او و دولت احمدی نژاد از به کارگیری هیچ شکنجه و تجاوزی نسبت به توده های مردم ایران ابائی ندارند. آنها، حقایق را بیروزی شان را نیز مورد تجاوز و شکنجه قرار می دهند. اعترافات تلویزیونی دستگیرشدگان، شکنجه کردن زندانیان، صدور پی در پی احکام اعدام در ماه های اخیر، برخاسته از دیدگاه خمینی و تفکراتی است که اعدام های دهه شصت به ویژه کشتار ۶۷ را پایه ریزی کردند.

اما، میرحسین موسوی و دیگر "اصلاح طلبان" رژیم، در میان برزخ دفاع از خمینی و نفی جنایات اخیر جمهوری اسلامی گرفتار آمده اند. برای این آقایان، همه ماجرا این است که فعالین جناح "اصلاح طلب" درون حاکمیت، هم اکنون در زندان هستند و با پوست و گوشت خود، تنها گوشه ای از شکنجه ها، تجاوزات و کشتار های دوران خمینی را تجربه می کنند. رهبران "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی، از یک طرف می خواهند در محکومیت شکنجه های اعمال شده بر یارانشان در زندان موضع بگیرند - که اقدام پسندیده ای است - و از طرف دیگر می خواهند همین جنایات و شکنجه های اعمال شده در

بن بست عراق پس از هفت سال اشغال

بیش از هفت سال از تجاوز نظامی به عراق گذشته است و وضعیت این کشور روز به روز فاجعه بارتر می شود و بر رنج و عذاب مردم پایانی متصور نیست.

در مارس ۲۰۰۳ دولت آمریکا با تشکیل یک ائتلاف بین المللی از متحدان خود و به ویژه دولت انگلستان تصمیم گرفت که به بهانه ی نابودی سلاح های کشتار دسته جمعی رژیم صدام حسین و استقرار دموکراسی صادراتی به عراق تجاوز کند. در آن زمان مسئولان وقت رژیم عراق اعلام کرده بودند که این کشور دارای هیچ سلاح کشتار جمعی نیست. هانس بلیکس، رئیس وقت بازرسان خلع سلاح سازمان ملل متحد روز ۲۸ ژوئیه سال جاری میلادی به رسانه ها گفت که با تونی بلر، نخست وزیر وقت انگلستان و کوندولیزا رایس، وزیر وقت امور خارجی آمریکا در فوریه ۲۰۰۳، یک ماه پیش از آغاز تجاوز به عراق، ملاقات کرده است و به آنان گفته است که هیچ سند وردی از وجود سلاح های کشتار دسته جمعی در عراق به دست نیامده است.

مسئله ی استقرار دموکراسی آن هم از نوع صادراتی اش آن قدر مسخره بود که فقط می توانست با حمایت گروه ها و احزاب حامی نظام سرمایه داری از قبیل اپوزیسیون بورژوازی ایران، از سلطنت طلبان گرفته تا نیروهای ریز و درشت این اپوزیسیون در داخل و خارج کشور قرار بگیرد. نه فقط امپریالیسم آمریکا هیچ گاه به هیچ نوعی از دموکراسی کمکی نکرده است بلکه هر گاه یک دموکراسی حتما سر و دم بریده بورژوازی در گوشه ای از جهان برپا شده است، آمریکا علیه آن اقدام کرده است، نمونه هایش کودتای بیست و هشت مرداد در ایران، کودتا علیه سالوادور آلنده در شیلی و کودتای شکست خورده علیه هوگو چاوز در ونزوئلاست.

آمریکا و دیگر قدرت های سرمایه داری که در تجاوز نظامی علیه عراق شرکت کردند یکی از اهدافشان دست یابی به منابع سرشار نفتی عراق و دیگر ثروت های ملی این کشور ناشتند. آن ها توانستند با یک حمله ی برق آسای نظامی رژیم ضد مردمی صدام حسین را سرنگون کنند. موفقیت نظامی آن ها فقط در این واقعیت خلاصه شد. اما اکنون حتما نمی توان گفت که امپریالیست های اشغالگر، موفقیت نظامی کسب کرده اند. در این زمینه کافی ست به سرخط اخبار روزانه ای که از عراق مخابره می شود نگاه کرد: هفت کشته در بغداد و حومه ی آن (۲۴ مرداد)، مرگ چهار پلیس و سوختن دو نفر در ملاء عام در بغداد (۲۳ مرداد)، انفجار یک بمب در شمال عراق یازده عراقی و هشت سرباز را کشت (۲۰ مرداد)، در یک رشته انفجار دست کم پنجاه نفر کشته شدند (۱۷ مرداد) ... این ها تازه بخشی از اخبار روزانه است. آمار رسمی وزارت خانه های مختلف عراق برای ماه ژوئیه سال جاری (۱۰ تیر تا ۹ مرداد) حکایت از مرگ ۵۳۵ نفر دارد که اکثریت آنان یعنی ۳۹۶ نفرشان غیر نظامی بوده اند. ارقام رسمی با توجه به منبع آنها از واقعیت بسی دور است و متأسفانه تعداد کشته ها و زخمی ها بیش از این هاست. هر ماه صدها

نفر کشته و هزاران نفر زخمی و علیل می شوند. هجوم نظامی به عراق البته فجایع دیگری چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی به دنبال داشت. حریری، وزیر دست نشانده ی صنایع عراق اعتراف می کند که در پی این حمله ۹۹٪ تأسیسات دولتی از حرکت باز ایستادند. وی به تبعیت از اربابان خود مدعی ست که چاره ی کار در حال حاضر خصوصی سازی ۹۵٪ کارخانه های دولتی ست. این عضو حزب دمکرات کردستان عراق که از سال ۲۰۰۶ بر این منصب تکیه زده است، می گوید که اگر ۷ میلیارد دلار در راه اندازی صنایع عراق سرمایه گذاری شود و اگر خصوصی سازی ها به فرجام برسند، تازه ۱۰٪ تولید ناخالص داخلی تأمین خواهد شد.

از نظر فجایع اجتماعی به جز کشتار روزمره مردم در گوشه و کنار عراق که به آن اشاره کوتاهی شد، باید به آوارگی میلیون ها تن از مردم این کشور تأکید کرد. یک میلیون عراقی به سوریه مهاجرت کرده اند. هفتصد و پنجاه هزار نفر به اردن رفته اند. دویست هزار نفر به امارات متحد عربی و بیش از یک صد هزار نفر به کشورهای مختلف اروپایی مهاجرت کرده اند. هفتاد هزار نفر در مصر مستقر شده اند. شصت هزار نفر در ایران و سی هزار نفر در لبنان هستند. به علاوه بیش از پنج میلیون نفر در داخل عراق برای گریز از مناطق خطرناک تر جا به جا و در به در شده اند. نزدیک به سی و دو هزار نفر نیز در سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ به آمریکا رفته اند.

این ها بخش هایی از فجایع حاصل از تجاوز نظامی امپریالیست ها به رهبری و هدایت آمریکا در هفت سال گذشته بودند. اما وضعیت سیاسی عراق نیز اکنون بیش از همیشه وخیم است. از ثبات و آرامش در این کشور خبری نیست. اختلافات و درگیری های قومی و مذهبی بیداد می کنند.

در عراق بیش از پنج ماه است که جدال بر سر تشکیل یک کابینه ادامه دارد و با توجه به ماهیت گروه های درگیر و دخالت های نه فقط اشغالگران بلکه دیگر رژیم های ارتجاعی و به ویژه رژیم جمهوری اسلامی ایران چشم اندازی برای خروج یا حتماً تعدیل بحران نیست. کار به جایی رسیده است که گفته می شود باراک اوباما دست به دامن آیت الله سیستانی، مرجع تقلید شیعیان، شده است و از وی خواسته تا برای تشکیل دولت پادرمیانی کند. اما در عراق چند دستگی فقط میان گروه های بورژوازی از قبیل مالکی یا علوی نیست، در میان گروه های ارتجاعی وابسته به دستگاه مذهبی شیعه هم چند دستگی وجود دارد. اختلاف بین تقسیم غنایم و چاپیدن ثروت های ملی مردم عراق بین دولت مرکزی و گروه های کرد با توجه به مسئله کرکوک و منابع نفت آن بیش از پیش حاد شده است. تمام این کشمکش ها در حالی در جریان است که روز ۱۶ اسفند گذشته انتخاباتی در عراق صورت گرفت و می بایستی بر اساس نتایج آن تشکیل دولت به سرانجام می رسید. اما با توجه به درگیری هایی که اکنون پنج ماه است به درازا کشیده است قلابی بودن این انتخابات هم نمایان شد و نشان داد که "دموکراسی صادراتی" شکست خورده است.

منشاء شکست فقط درگیری های نیروهای موجود اما بی پایه در میان توده های مردم عراق

نیست، بلکه مداخله دولت های ارتجاعی منطقه نیز هست. در رأس این دولت ها، رژیم جمهوری اسلامی خودنمایی می کند. هر چند رژیم جمهوری اسلامی صبح تا شب قسم می خورد که در اوضاع عراق دخالت نمی کند و خواهان همسایه ای با ثبات و آرامش است، اما نه فقط این رژیم با اعلام بی طرفی عملاً از تجاوز نظامی به عراق حمایت کرد تا "شیطان بزرگ" بتواند "شیطان کوچک" را سرنگون کند، بلکه پس از آن با حمایت آشکار از برخی نیروها به ویژه مجلس اعلاء که رهبرانش سال ها در ایران زیر سایه جمهوری اسلامی بودند و دیگر گروه های مذهبی تلاش می کند که به اهداف پان اسلامیتی خود برسد و به بهانه ی اکثریت شیعه در عراق به شکل گیری حکومتی از نوع خود در این کشور یاری رساند. دخالت جمهوری اسلامی را به راحتی می توان از قسم حضرت عباس و دم خروس مسئولان جمهوری اسلامی دریافت. علی اکبر ولایتی، مشاور ارشد خامنه ای در امور خارجی ست در یک کنفرانس مطبوعاتی در دمشق شرکت کرد و ادعا نمود که جمهوری اسلامی درباره ی نخست وزیر آینده عراق هیچ خواسته ی مشخصی ندارد و تأکید کرد که جمهوری اسلامی از تصمیم ملت عراق تبعیت خواهد کرد. وی افزود که جمهوری اسلامی از هیچ گروهی در عراق حمایت نمی کند. با این حال ولایتی در همین کنفرانس مطبوعاتی افزود که جمهوری اسلامی و سوریه هیچ اختلافی در مورد عراق ندارند. اگر سوریه و ایران اختلافی در مورد عراق ندارند پس حتماً در رابطه با آن تبادل نظر می کنند، لذا در تعیین سرنوشت آن و تشکیل دولت عراق دخالت می نمایند!

تصمیم دولت آمریکا برای خروج شصت و پنج هزار نیرویش از عراق تا پایان سال ۲۰۱۱ جنبه ی دیگری از شکست سیاسی - نظامی تجاوز به این کشور را نشان می دهد. چرا که اگر آمریکا موفق می شد قدرت با ثباتی که بتواند اوضاع را آرام کند در عراق به وجود بیاورد نه فقط چنین کاری را می کرد بلکه دیگر لزومی نداشت که چنین دیر هنگام، نزدیک به ۹ سال پس از تجاوز اقدام به ترک خاک عراق بکند. به همین خاطر است که اکنون بابکر زبیری، فرمانده کل ارتش عراق می گوید که آمریکا باید تا سال ۲۰۲۰ در عراق باقی بماند چرا که ما قادر به دفاع از خود نیستیم! از سوی دیگر طارق عزیز، دست راست صدام حسین که به پانزده سال حبس محکوم شده است در زندان به روزنامه ی گاردین انگلیسی گفته است که خروج آمریکا از عراق برابر با سپردن این کشور به دست گرگ هاست!

وضعیت در عراق نزدیک به هشت سال پس از تجاوز نظامی به آن در بن بست است. بی ثباتی در عراق به زودی جای خود را به آرامش نخواهد داد. در این میان مردم عراق بیش از پیش در معرض انواع و اقسام کمبودها و رنج ها قرار دارند و هیچ نفعی از وضع موجود نمی برند. امپریالیست ها و قدرت های بزرگ و در رأسشان آمریکا مسئول اول و مستقیم این وضعیت هستند و باید به این عنوان محکوم و طرد گردند. آزادی، دموکراسی و شکوفایی در هر زمینه ای بدون دخالت مستقیم مردم و بدون یک جنبش اجتماعی به دست نمی آید. عراق نیز از این اصل مستثناء نیست.

محکوم به سنگسار

محکوم گردید که این حکم نیز در مورد وی اجرا می‌گردد. اما چند ماه پس از این موضوع و اجرای حکم شلاق، بار دیگر پرونده‌ی فوق از جهت دیگری گشوده شده و این بار وی به همان اتهام یعنی داشتن روابط جنسی به سنگسار محکوم گردید. نکته‌ی مهم در این جاست که این حکم به رغم انکار سکینه و نبود مدارک و تنها با استناد به "علم قاضی" صادر گردیده است.

اگر بخواهیم موضوع را ساده کنیم، قضیه از این قرار است که یک زن به دلیل ارتباط جنسی با مردی خارج از مقررات اسلامی به سنگسار محکوم گردیده است. موضوع به ویژه از دو جهت قابل بررسی می‌باشد. اول این که صحت چنین موضوعی مورد تردید جدی قرار دارد. چرا که هیچ سندی در این رابطه وجود ندارد و خود وی نیز این موضوع را انکار کرده است. وی در جریان بازجویی‌ها مجبور به چنین اعترافی شده و همه‌گی می‌دانیم که در ایران اعتراف در بازجویی‌ها هیچ ارزشی ندارد چرا که در جریان این بازجویی‌ها - بدون استثناء - از شکنجه استفاده می‌شود، شکنجه‌هایی که تاکنون منجر به کشته شدن و نقص عضو بسیاری از زندانیان گردیده است. موضوع شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی تاریخی به درازای عمر این حکومت دارد و تمامی زندانیان از جمله زن و مرد و سیاسی و عادی را شامل می‌گردد. هر چند که این شکنجه‌ها بر روی زندانیان سیاسی به طور کلی بسیار شدیدتر و برنامه‌ریزی شده‌تر می‌باشد.

نکته دوم که بسیار مهم بوده و در رابطه با این موضوع و حکم صادره یعنی سنگسار نقش اساسی را دارد زن بودن متهم زندانی است. او به جرم این که زن است به این حکم محکوم شده و اگر مرد بود هیچ جرمی نداشت. بسیاری از مردان متاهل هر روزه با مقداری پول، جسم دخترکان معصوم را که به دلیل فقر راهی جز فروش جسمشان ندارند، می‌خرند و به آن‌ها تجاوز می‌کنند و البته هرگز گذرشان به زندان و دادگاه نمی‌افتد. اصولاً قوانین اسلامی خود این راه را برای این دسته از مردان باز گذاشته، وقتی که جدا از حق داشتن چهار زن به آن‌ها این اجازه را داده که با استفاده از کلاه شرعی صیغه و یا همان ازدواج موقت با خرج کردن پول به هر میزان و تا هر زمانی که می‌خواهند از زنان و دختران ستم‌دیده‌ی جامعه سوء استفاده کنند. این جاست که باید گفت سکینه محمدی آشتیانی نه به دلیل ارتباط با مردی دیگر به جز همسرش که به دلیل زن بودن اش محکوم به سنگسار شده است. این جاست که باید بگوییم سکینه محمدی آشتیانی نه صرفاً به خاطر تقدس خانواده در جامعه‌ای سنتی که به دلیل زن بودن اش باید به قتل برسد. این به دلیل مناسبات جامعه طبقاتی و مردسالار است که مردان اجازه دارند هر کاری را که دلشان می‌خواهد به دلیل تسلطشان بر اقتصاد خانواده بکنند اما زنان نه، آن‌ها فقط باید بچه‌داری کنند، خانه‌داری کنند و تسلیم محض شوهران‌شان در ارتباط جنسی باشند. هر وقت هم که شوهران‌شان خواستند آن‌ها را تنبیه کنند.

چند مورد از زن‌کشی توسط شوهران را دیده‌ایم؟ مردانی که زنان‌شان را به اتهام داشتن روابط با مردی دیگر کشته‌اند و به دلیل این قتل تنها شاید یکی دو سال و شاید هم کمتر در زندان بسر برده و سپس آزاد شده‌اند. پس از آزادی نیز حتماً رفته و زن دیگری را به "عقد مقدس" خود درآورده‌اند! طنز تلخ تاریخ اما در این است که همین روزها در محاکم جمهوری اسلامی مردی محاکمه می‌شود که زن خود را کشته است و در دادگاه مدعی شده که زن وی با مردی دیگر ارتباط داشته که البته هرگز ثابت نشده است. وی دست و پا و دهان زن‌اش را بسته و سپس با شلنگ وی را آن قدر زد تا زن نگویند بخت جان خود را از دست داد و حالا برای فرار از اتهام قتل و با تکیه بر قوانین جمهوری اسلامی به جای پذیرش این حماقت و قتل زن بی‌گناه، سعی می‌کند گناه قتل را بر گردن زن نگویند بخت بیبازداد! و چه بسیارند این وقایع در ایران امروز، ایرانی که در سایه‌ی حکومت اسلامی، حقوق زنان بیش از هر زمان دیگر توسط حاکمان لگدمال گردیده است و البته این موضوع را به خوبی می‌توان در جامعه و در عرصه‌های مختلف دید. زنان کارگر نمونه‌ی بارز و برجسته‌ی تاثیر این بی‌حقوقی هستند. زنان کارگر، به رغم کار طاقت‌فرسا و هم‌پای مردان کارگر، دستمزدهای بسیار پایین تری دریافت می‌کنند. بی‌حقوقی زنان در جامعه این موقعیت را به کارفرمایان داده تا به دلیل نیاز زنان کارگر به کار، آن‌ها را به شکلی وحشیانه استثمار کنند. کارفرمایان هم چنین از این موضوع بهره‌جسته و کارگران مرد را تحت فشار مضاعف قرار می‌دهند. حتا در مواردی کارفرمایان با بهره‌جویی از نیاز دختران و زنان به کار و سلطه اقتصادی خود، از آن‌ها سوء استفاده جنسی می‌کنند. شرایط دستمزدی کارگران زن به گونه‌ای می‌باشد که کمتر زنی می‌تواند به استقلال اقتصادی دست یابد، حتا برخی از زنان تحصیل کرده به طور مثال معلم و پرستار نیز از این موضوع مستثنا نیستند. این بی‌حقوقی زنان در عرصه‌ی جامعه و قوانین حاکم است که نتیجه‌ی آن را در بازار کار و نفع سرمایه‌داران از آن می‌بینیم.

زنی که در عرصه‌ی قوانین و گاه سنت حق انتخاب همسر ندارد، حق انتخاب پوشش، حق سرپرستی فرزند در صورت طلاق، حق حاکمیت بر جسم خود را ندارد، زنی که نصف مرد به حساب می‌آید در بازار کار نیز با این نابرابری و در واقع سوء استفاده سرمایه‌داران از بی‌حقوقی زنان در جامعه روبرو می‌گردد.

اما چرا حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی توانست تا این اندازه در افکار عمومی تاثیر بگذارد؟ چرا در شرایط دیگر پخش این اخبار با این درجه از حساسیت روبرو نمی‌شد اما امروز می‌شود؟ چرا جمهوری اسلامی مجبور شد تا آن مصاحبه نمایشی را ترتیب دهد و با شکنجه، سکینه محمدی آشتیانی را مجبور به اعتراف علیه خود و شکایت از وکیل مدافع اش کند؟ واقعیت این است که پس از سال‌ها تحقیر، زنان در جستجوی جایگاه خود در جامعه هستند، جایگاهی که به زور از آن‌ها گرفته شده است. مبارزات یک سال اخیر و نقش بی‌ نظیر زنان در این مبارزات گواهی بر این مدعاست. حضور وسیع دختران در دانشگاه و کسب رتبه‌های اول در

امتحانات کنکور برآستی نشانه‌ی چیست؟ در این شرایط، شرایطی که موضوع پامال شدن حقوق زنان بیش از هر زمان دیگر افکار عمومی را به خود جلب کرده و زنان را برای کسب حقوق از دست رفته‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وارد مبارزه کرده است، حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی به دلیل زن بودن، به دلیل نقض آشکار حقوق زن در جامعه‌ی اسلامی، به ویژه پس از تلاش‌های وکیل مدافع وی و نیز نامه‌ی محکم فریده و سجاد دو فرزند سکینه در دفاع از حق حیات مادرشان، بازتاب وسیعی یافت. از همین رو بود که رژیم مجبور شد تا دست به نمایش تلویزیونی بزند، نمایش و حرکتی انفعالی که - به رغم تاثیراتی احتمالی بر عقب‌ماندترین اقشار جامعه در مجموع - بیش از پیش نقاب از چهره‌ی جنایت کار حکومت برداشت.

زنان به خوبی دریافته‌اند که جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی اسلام تا چه حد در تشدید بی‌حقوقی و نابرابری آن‌ها در جامعه سرمایه‌داری ایران موثر بوده است. امروز تنها سکینه محمدی آشتیانی با خطر سنگسار روبرو نیست، زنی چند در زندان‌های جمهوری اسلامی در این خطر هستند و باز زنان بیشتری هر روز با این تهدید روبرو می‌گردند. زنان و دخترانی که گاه به دست پدر، برادر و یا همسران‌شان به دلیل عواطف‌شان و به دلیل نیازهای انسانی‌شان به قتل می‌رسند، زنده به گور می‌شوند و یا حتا سنگسار می‌گردند و البته ایران تنها کشور اسلامی نیست که حقوق زنان در آن تا این حد نادیده گرفته می‌شود.

عایشه زن جوان افغان یک نمونه از این زنان است که با حکم دادگاه طالبان گوش و بینی او توسط شوهرش بریده شده و در بیابان رها شد تا بمیرد. بر اساس برآورد سازمان ملل متحد ۹۰ درصد از زنان در افغانستان اسلامی با سوء استفاده و یا خشونت خانوادگی روبرو هستند. زنان پاکستانی نیز از دیگر قربانیان این موضوع هستند. بر اساس آمار دولتی در ۵ سال اخیر ۴۰۰ مورد اسید پاشی به صورت دختران و زنان گزارش شده است که عموم آن‌ها توسط اعضا خانواده و یا به دلیل تن ندادن به ازدواج اجباری بوده است. در بسیاری از کشورهای عربی نیز زنان از بسیاری از حقوق ابتدایی خود که در اکثر جوامع سرمایه‌داری به رسمیت شناخته شده بی‌بهره‌اند.

واقعیت زندگی زنان در ایران نشان می‌دهد که چگونه نظام سرمایه‌داری از بی‌حقوقی زنان در قوانین حاکم و فضای سرکوب و خفقان، برای استثمار هر چه بیشتر کارگران زن بهره می‌جوید.

اما رهایی زن و برابری کامل آن‌ها با مردان چگونه به دست می‌آید؟ واقعیت این است که برابری زن و مرد تنها با برابری حقوقی آن‌ها از نظر شکلی ممکن نمی‌باشد. سازمان ما معتقد به برابری کامل زنان با مردان در کلیه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد و معتقد است حتا برابری حقوقی زنان در عمل و به طور واقعی وقتی تحقق می‌یابد که این برابری به تمامی عرصه‌ها تعمیم یابد. برای مثال تا وقتی که زن از نظر اقتصادی وابسته به مرد باشد، طبیعی‌ست که این وابستگی، شرایط را برای سلطه‌ی مرد در عرصه‌های دیگر فراهم در صفحه ۷

نیاز مبرم جنبش زنان به بازسازی رادیکال

لازمه‌ی این امر، جهت‌گیری به سوی توده زنان کارگر و زحمتکش و همبستگی روزافزون با جنبش‌های اجتماعی رادیکال کارگران، معلمان و دانشجویان بود. در واقعیت اما این مسیر دنبال نشد. تحولاتی که در درون حاکمیت رخ داد و به قدرت رسیدن احمدی‌نژاد و تشدید سرکوب و اختناق را در پی داشت، منجر به عقب‌نشینی‌هایی گردید که نتیجه آن رشد روزافزون قانون‌گرایی، عقب‌نشینی از مواضع اولیه، اصلاح طلبی و نتیجتاً تقویت گرایش فمینیست‌های لیبرال در درون این جنبش بود. پس از سال ۸۵، اشکال مبارزه رادیکال یک سره کنار گذاشته شد. مطالبات تقلیل یافت. به جای همبستگی و اتحاد با جنبش‌های اجتماعی رادیکال، اتحاد با تشکل‌های ارتجاعی زنان وابسته به یک جناح از جمهوری اسلامی در دستور کار قرار گرفت و توهم‌پراکنی پیرامون تحقق مطالبات زنان در چارچوب جمهوری اسلامی آغاز گردید. کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا نخستین نشانه رسمی این خط مشی جدید بود. کمپین وعده می‌داد که با جمع‌آوری یک میلیون امضا و ارائه آن به مقامات و ارگان‌های جمهوری اسلامی از آن‌ها خواهد خواست، مطالبات آن را که تقلیل‌یافته‌ترین مطالبات زنان بود، عملی سازند و بر اساس تعهدات بین‌المللی به بازنگری و اصلاح قوانین اقدام نمایند. دیگر از برابر حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد و حتی لغو حجاب اجباری صحبتی در میان نبود. آنچه که خواسته می‌شد، حکم و اصلاح ناچیز حقوقی از نمونه دیه برابر، چندهمسری و مسایلی از این دست، در محدوده ای بود که خواست زنان اسلام‌گرای وابسته به جناح مغلوب حکومت نیز محسوب می‌شد. اکنون دیگر توده‌های مردم ایران نبودند که به پشتیبانی از جنبش زنان فرا خوانده می‌شدند، بلکه آیت‌الله‌های مرتجع قم بودند که می‌بایستی مهر اسلامی بر این مطالبات بزنند و تأیید کنند که این خواست‌ها با اسلام تناقضی ندارد و مقامات و ارگان‌های رژیم اسلامی مجاز به تصویب و پذیرش آن‌ها هستند. رفت و آمد زنان بورژوا - فمینیست لیبرال و مذهبی به قم برای گرفتن این تأییدیه‌ها آغاز شد. اما جمهوری اسلامی رژیمی نبود که حتی در این محدوده ناچیز به مطالبات زنان تن دهد. جمهوری اسلامی در طول تمام دوران حیات‌اش آشکارا نشان داده بود که دشمنی آشتی‌ناپذیری با هر گونه اقدام ولو جزئی در جهت برابری حقوق زن و مرد دارد و از هر فرصتی برای افزایش تبعیض‌ها و ستم‌گری‌ها علیه زنان بهره می‌گیرد و نه کاهش آن‌ها. این یک فریب و نیرنگ بزرگ بورژوا - فمینیست‌های لیبرال و مذهبی بود که ادعا می‌کردند، جمهوری اسلامی به مطالبات زنان تن

خواهد داد. زنان و دختران جوانی که با شور، اشتیاق و امید به رهایی به این جنبش پیوسته و آن را تقویت کرده بودند، با تسلط این مشی سازشکارانه و قانون‌گرایانه تدریجاً خود را کنار کشیدند. آن‌هایی که هنوز فعال مانده بودند، به جای دیدن چشم‌انداز تحقق مطالبات خود، جز سرکوبگری پلیس چیزی عایدشان نشد. ناکارایی این شکل به اصطلاح مبارزه و عدم پیشرفت در آن، سرانجام به بروز اختلافات و شکاف‌های عمیق‌تری در درون این جنبش انجامید. اتحاد بورژوا - فمینیست‌های لیبرال و مذهبی در رهبری این جنبش به درجه‌ای تقویت گردید که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری رژیم، رسماً خواهان حمایت جنبش زنان از یک جناح جمهوری اسلامی گردید و تلاش نمود آن را تماماً به زانده جناح اصلاح طلب رژیم اسلامی تبدیل کند. اختلافاتی که در این مقطع بالا گرفته بود، عملاً به انشعاب در میان گرایش‌های مختلف این جنبش انجامید و سرانجام رشد و اعتلای مبارزات توده‌ای ضربه قطعی را به سیاست و خط مشی بورژوا - فمینیست‌ها وارد آورد و کل این جنبش را با از هم گسیختگی روبرو ساخت. زنان مبارزی که در ابعادی وسیع به مبارزه علنی و مستقیم با جمهوری اسلامی برخاسته بودند و قهرمانانه در نبردهای خیابانی جنگیدند، دقیقاً خلاف آن چیزی عمل کردند که بورژوا - فمینیست‌ها خواهان آن بودند. این زنان مبارز، مطالبات خود را از یک رژیم استبدادی طلب نکردند، بلکه خواهان برانداختن استبداد شدند. زنانی که در ابعادی توده‌ای به نبرد برخاستند، در عمل نشان دادند که به خوبی آگاهند با رژیم آپارتاید جنسی نمی‌توان مدارا و سازش کرد، باید آن را برانداخت. برابری حقوق زن و مرد و برافتادن تبعیضات جنسیتی با وجود یک دولت مذهبی ناممکن است. دولت دینی اسلامی ذاتاً زن‌ستیز است و راهی جز سرنگونی جمهوری اسلامی برای تحقق مطالبات زنان وجود ندارد. سمبل‌های این مبارزه زنان امثال ندا آقاسلطان هستند. زن قهرمانی که به تمامیت جمهوری اسلامی نه گفت. هیچ توهمی به رژیم و جناح‌های آن نداشت. در انتخابات قلابی رژیم استبدادی شرکت نکرد، از استبداد طلب آزادی و رهایی نکرد و در پیکار رودررو با ارتجاع حاکم از آزادی و حقوق زنان دفاع کرد. از این‌روست که به قهرمان و سمبل مبارزه، در میان توده‌های مردم ایران تبدیل می‌گردد و حال آن که تمام تبلیغات و جوایز بین‌المللی حتی نتوانست سرشناس‌ترین چهره‌های فمینیست‌های بورژوا - لیبرال را به سمبل‌های مبارزه زنان و آن‌ها را به قهرمانان مبارزه مردم تبدیل نماید. اینان کسانی هستند که با کشاندن جنبش زنان به دنبال‌روی از جناح‌های ارتجاعی حکومت اسلامی و توهم‌پراکنی پیرامون راه‌های به اصطلاح قانونی برای تحقق مطالبات در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی، به جنبش مبارزاتی زنان لطماتی جدی وارد آوردند. سرانجام هم با شکست قطعی خودشان و بر ملا شدن پوچی تمام ادعاهایشان، یا آواره خارج از کشور شدند و یا

در داخل ایران این وظیفه برای آنها باقی مانده است که هر از چند گاه یک بار به اتفاق بورژوا - فمینیست‌های مذهبی متحد خود، در خانه‌ای جمع شوند، تا خانم زهرا رهنورد، با قرائت بیانیه‌های سبز به آن‌ها دلداری دهد. تحولات سیاسی یک سال گذشته، تنها مهر ابطال بر مواضع بورژوا - فمینیست‌های لیبرال و مذهبی نزد. این تحولات تأثیرات همه‌جانبه‌تری بر جنبش زنان بر جای نهاد. این واقعیتی‌ست که جنبش زنان در مجموع لطمه دید و دچار از هم گسیختگی شد. اما واقعیت دیگری هم رخ داد و آن رشد رادیکالیسم در صفوف زنان و تقویت مواضع جناح رادیکال جنبش زنان بوده است. تأثیرات این تحولات و رشد رادیکالیسم تا به آن حد است که اکنون حتا گروهی از فعالان جنبش زنان که زمانی خواهان تحقق مطالبات خود در چارچوب جمهوری اسلامی بودند، اکنون خود را سکولار معرفی می‌کنند، خواهان برافتادن دولت مذهبی و جدایی دین از دولت، برای تحقق مطالبات برابری طلبانه زنان هستند. شرایط بیش از هر زمان دیگر برای فعالیت و تأثیرگذاری فعالان رادیکال و چپ جنبش زنان فراهم است. وظیفه سنگینی که اکنون در برابر زنان سوسیالیست، چپ و سکولار قرار گرفته است، تلاش برای بازسازی جنبش زنان حول پلتفرم و مواضع رادیکال است. دوران جنبش "همه با هم" و "هر کس با هر موضعی" با شکست به پایان رسید. باید مسیر مبارزه زنان، با موضعی رادیکال روشن گردد. جنبش زنان چنان چه بخواهد از تجربیات گذشته خود بیاموزد، نباید به چیزی کم‌تر از جدایی کامل دین از دولت و برابری کامل و بی قید و شرط حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد، رضایت دهد. مطالبات مشخص‌تر نظیر لغو حجاب اجباری، برافتادن تمام قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز علیه زنان، حق سقط جنین، آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی خود، امکانات رفاهی به نفع زنان، و غیره فقط می‌تواند در ذیل دو مطالبه اساسی فوق قرار گیرد. دیگر باید کاملاً روشن شده باشد که تحقق حتا جزئی‌تر مطالبات زنان، فقط می‌تواند با به رسمیت شناختن کامل و بی قید و شرط حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد تحقق یابد، و پایدار بماند. این نیز از جمیع جهات روشن است و تجربه به دفعات صحت آن را نشان داده است که بدون جدایی کامل دین از دولت، تحقق کامل و بی قید و شرط حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد ممکن نیست. جنبشی که بر پایه چنین اهدافی شکل گرفته باشد، قاعدتاً دیگر به دنبال متحدینی در درون هیئت حاکمه و جناح‌های رقیب آن از نمونه دارو دسته‌های موسوم به اصلاح طلب و سبز نخواهد بود، بلکه اتکای آن به توده‌ها و همبستگی با جنبش‌های اجتماعی رادیکال دیگر خواهد بود. شرایط کاملاً مساعدی برای فعالان رادیکال جنبش زنان، در جهت بازسازی رادیکال این جنبش فراهم است و دیگر نباید اجازه داد، سرنوشت این جنبش در دست بورژوا - فمینیست‌های لیبرال و مذهبی قرار بگیرد.

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغا باید گردد

مبارزات توده ها، تابش نوری بر تاریکخانه کشتار های دهه شصت

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

دوران خمینی را توجیه کنند و یا خود را از آن میرا سازند. شکنجه و جنایاتی که صد برابر هم هولناک تر از جنایات اخیر خامنه ای و دولت احمدی نژاد بوده است.

برخی را که "اصلاح طلبان" حکومتی و به ویژه میرحسین موسوی بدان گرفتار شده اند، می بایست گوشه ای از نتایج مبارزات توده های مردم ایران دانست. ترک هایی را که هم اکنون از درون حکومت بر دیوار تاریک خانه کشتار ۶۷ وارد شده است، تنها و تنها، محاصل بیش از سه دهه از مبارزات نیروهای اجتماعی، سازمان های سیاسی و جان فشانی خانواده های جان باختگان بوده است که در مبارزات اخیر توده های تحت ستم ایران علیه جمهوری اسلامی تجلی یافته است.

مبارزات توده های جان به لب رسیده مردم ایران طی یک سال گذشته، باعث شد تا همه کثافات و گندیدگی

درونی حکومت مذهبی حاکم بر ایران به یکباره در معرض دید همگان قرار گیرد. زندان، تجاوز، شکنجه، کشتار و دیگر جنایات جمهوری اسلامی طی یک سال گذشته، ذهنیت جامعه را در سطحی وسیع تر به سوی کشتارها و جنایات صورت گرفته در دهه ۶۰ کشانید. و این همه، گوشه ای از ثمرات مبارزات توده های مردم ایران است. علنی شدن همین اندازه از بحث قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، در میان عناصر اصلی سیستم جمهوری اسلامی، تأکیدی بر این باور است که تنها با گسترش مبارزات توده های مردم ایران می توان امید داشت تا درب تاریک خانه کشتارهای دهه شصت به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، به طور کامل گشوده شود و تمام ابعاد این جنایت عظیم ضد بشری در معرض توده های مردم ایران و جهان برملاگردد.

در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۹، سازمان اطلاعاتی ای تحت عنوان " جان ده ها زندانی سیاسی، در معرض خطر اعدام قرار دارد" انتشار داد. در این اطلاعیه به صدور پی در پی حکم اعدام برای زندانیان سیاسی از جمله زندانیان سیاسی دهه شصت به اسامی محمد علی حاج آقایی، جواد لاری، محمد علی صارمی و محسن دانشپور اشاره شده است. اطلاعیه هم چنین با ذکر اسامی تعداد دیگری از زندانیان سیاسی که با خطر اجرای حکم اعدام روبرو هستند، به صدور حکم اعدام برای چندین نفر از زندانیان عادی نیز اشاره نموده و در ادامه آن نوشته است

" جمهوری اسلامی که هم اکنون با وخیم ترن بحران سیاسی - اجتماعی دوران حیات خود روبرو است، همچنان بقاء و ماندگاری خود را در سرکوب توده های مردم و صدور احکام مرگ برای زندانیان می داند.

جمهوری اسلامی که در روزها و هفته های اولیه خیزش انقلابی توده های مردم ایران، دچار سراسیمگی، آشفتگی و پریشان خوابی شده بود، اکنون با فروکش کردن نسبی حرکت های اعتراضی مردم، به صدور احکام اعدام برای دستگیرشدگان اعتراضات خیابانی روی آورده است. غافل از اینکه بحران فروپاشی جمهوری اسلامی عمیق تر از آن است که دستگاه آدم کش قضایی آن با صدور چنین احکامی بتواند وخامت درونی رژیم را کاهش دهد."

اطلاعیه سازمان، با محکوم کردن قاطع صدور احکام اعدام برای زندانیان سیاسی و غیر سیاسی، همه نیروهای اجتماعی، سازمان های سیاسی و توده های وسیع مردم را به مقابله با این اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی فرا خوانده و در پایان نوشته است

" سازمان فدائیان (اقلیت) معتقد است؛ سرکوب، کشتار، شکنجه و اعدام بر خاسته از ماهیت ارتجاعی رژیم آدم کش جمهوری اسلامی است. لذا یگانه راه موثر جلوگیری از کشتار و اعدام زندانیان سیاسی، گسترش مبارزات توده های مردم ایران جهت سرنگونی این رژیم جنایتکار می باشد."

از صفحه ۵

محکوم به سنگسار

شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مشارکت داشته باشند و به تمام مشاغل و مناصب در همه سطوح دسترسی داشته باشند.

- لغو تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یکجانبه مرد، تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوب گرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار.

- ممنوعیت هر گونه فشار، تحقیر، اجبار، اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده و اعمال مجازات های شدید در مورد نقض آن ها.

- لغو حجاب اجباری، ممنوعیت هرگونه فشار و اجبار در مورد نوع پوشش زن. زنان باید از حق آزادی انتخاب پوشش برخوردار باشند.

- آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی خود. روابط خصوصی زن باید از هرگونه تعرض مصون باشد.

- به رسمیت شناخته شدن حق سقط جنین، بدون قید و شرط.

می سازد.

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان ایران در معرض شدیدترین تبعیض، ستم و فشار قرار گرفته اند. حکومت با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی و با ایجاد موانع، محدودیت ها و تضییقات مختلف، زنان را از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک، مدنی و انسانی محروم ساخته و به یک شهروند درجه دو تبدیل نموده است. باید به این وضعیت اسف بار خاتمه داده شود. لذا سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان اجرای فوری موارد زیر است:

- لغو هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت و برخورداری زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان.

- برخورداری زنان از حقوق و مزایای کامل برابر با مردان در ازای کار مساوی.

- زنان باید آزادانه و با برابری کامل با مردان در تمام

از صفحه ۲

روی کرد ناسیونالیستی و نزدیک تر شدن لحظه ی فروپاشی

شوند و از نفوذ و قدرت روحانیون کاسته شود تا سرانجام زمان تسویه حساب قطعی با آن ها فراهم شود، در پائین نیز باید در بیرون از افشار سنتی پایگاهی برای خود جستجو کند.

همایش ایرانیان خارج کشور، دمیدن در شیپور ایرانی گرانی، تأیید بر مکتب ایرانی به جای مکتب اسلامی، تأکید بر فرهنگ و تمدن ایرانی، بوسه زدن های آن چنانی بر پرچم ایران در این همایش، تمجید از ایرانیان و شخصیت های افسانه ای نظیر رستم و اسفندیار و آرزو و دریک کلام رویکرد جناح احمدی نژاد به ناسیونالیسم ایرانی که افشاری از مردم ایران نیز چه در خارج و چه در داخل کشور به آن آلوده اند، همه را باید در این چهارچوب یعنی جستجوی پایگاهی در میان مردم ارزیابی نمود.

این که اما این گونه حرف ها و تلاش ها بتواند به نتیجه برسد و کارساز افتد، بسیار بعید به نظر می رسد و در هر حال آینده آن را بهتر نشان خواهد داد. اما موضوعی که از هم اکنون روشن است، این است که پیشروی جناح خاص احمدی نژاد و کنار زدن رقبای اصول گرا و روحانیون، کار چندان آسانی نیست! احمدی نژاد نمی تواند به این هدف جامه عمل بپوشاند، مگر آن که همچنان از حمایت بیدریغ خامنه ای برخوردار باشد. تاکنون نیز تکیه گاه اصلی احمدی نژاد،

خامنه ای، بلند پایه ترین مقام حکومتی بوده است. بدون حمایت و پشتیبانی خامنه ای، احمدی نژاد و جناح وی هرگز نمی توانست از لحاظ قدرت در جایگاهی باشد که امروز هست!

اما باید دید خامنه ای چه خواهد کرد؟ آیا جز سکومت معنی دار خامنه ای، راه دیگری هم برای وی مانده است؟ خامنه ای که سرنوشت خود را به سرنوشت احمدی نژاد و از این طریق به سرنوشت کل حکومت اسلامی گره زده است، در بدترین شرایط و موقعیت ممکن قرار گرفته است. شرایطی که البته سر منشاء آن، بحران سیاسی حادی است که کل رژیم را در خود فرو برده است. خامنه ای نه می تواند آنچه را که مثنائی و احمدی نژاد می گویند تأیید کند و نه آنچه را مخالفان این ها می گویند. تأیید خامنه ای، در هر دو حالت، معنای دیگری جز نفی حکومت اسلامی ندارد. تأیید ایرانی گرانی و نفی اسلام گرانی، نفی مواضع رسمی جمهوری اسلامی و نفی خمینی ست و نفی خمینی به معنای نفی حکومت اسلامی ست که خامنه ای هرگز چنین کاری نمی کند. اما خامنه ای آنچه که مخالفان احمدی نژاد می گویند را هم نمی تواند صد در صد تأیید کند. خامنه ای نمی تواند احمدی نژاد را " غیرخودی" نظریه پرداز جنگ نرم، فتنه گر و جاسوس سیا بنامد و فرضا با یک حکم حکومتی وی را عزل کند. مخالفین

احمدی نژاد از درون و بیرون اصول گرایان و نزدیکان خامنه ای حتا، ولو بدتر از این ها هم که به احمدی نژاد بگویند، خامنه ای چنین فرمانی صادر نخواهد کرد. خامنه ای زمانی چنین کاری خواهد کرد که به عزل خودش نیز راضی شده باشد چرا که فرمان عزل احمدی نژاد، فرمان عزل خود اوست که چیزی جز فرمان عزل حکومت اسلامی نیست!

بنابر این خامنه ای کار خاصی نمی تواند انجام دهد. سکوت خامنه ای نیز از روی ناتوانی و گرفتاری حکومت در بحران وین بست است. حداکثر کاری که خامنه ای می تواند انجام دهد این است که وسط قضایا را بگیرد. به طرفین نصیحت کند که هنگام بحث و اختلاف، مصلحت نظام را در نظر بگیرند و مواظب باشند که دشمن از این بحث ها و اختلافات سوء استفاده نکند و در هر حال ولو آن که ممکن است علیه اسفندیار رحیم مشائی حرف های تند تری نسبت به گذشته بر زبان براند، اما در مورد احمدی نژاد، در حین حمایت، از حدود نصایح دوستانه فراتر نخواهد رفت.

روشن است که اختلافات درونی رژیم و کشمکش در درون اصول گرایان بر سر چنگ اندازی بر منافع و سهم بیشتر از قدرت ادامه خواهد یافت و بر بی ثباتی حکومت خواهد افزود. تشدید اختلافات و تضادهای درونی باندهای حکومتی، رویکرد ناسیونالیستی جناح خاصی از حکومت، سکوت و ناتوانی بلند پایه ترین مقام حکومت اسلامی، دلیل دیگری بر بن بست تمام عیار حکومت اسلامی و بیانگر نزدیک تر شدن لحظه فروپاشی جمهوری اسلامی است!

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://96.0.88.12/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 579 August 2010

تنها مورد استثنایی در این میان جنبش زنان بود که به علت محدودیت دامنه‌ی توده‌ای آن و نقش رهبری‌کننده‌ای که بورژوا - فمینیست‌های لیبرال و مذهبی در آن داشتند، متحمل لطماتی جدی گردید و با بحران و از هم گسیختگی روبرو شد. از همین روست که در طول متجاوز از یک سال گذشته، دیگر نتوانست به صورت یک جنبش، مبارزه مستقلی داشته باشد. اتفاقی که برای این جنبش رخ داد از قبل نیز روشن بود و گرایش رادیکال درون جنبش زنان و سازمان‌های سیاسی که از برابری کامل حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد دفاع می‌کنند، پیشاپیش نسبت به عواقب روندی که این جنبش در پیش گرفت، هشدار داده بودند.

بی‌تردید شکل‌گیری جنبش زنان در اواخر دهه ۷۰، یک نقطه عطف برجسته در مبارزات زنان علیه نابرابری، تبعیض‌های بی‌شمار جنسیتی و ستم‌گری‌های بی‌انتهای جمهوری اسلامی بود. خصلت رادیکال این جنبش که می‌کوشید از طریق مبارزات رودررو با رژیم حاکم، سازماندهی‌گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌ها، اهداف برابری‌طلبانه و رهایی‌بخش خود را به توده‌های وسیع مردم، معرفی کند، در مدتی کوتاه منجر به نفوذ و اعتبار وسیع آن به ویژه در میان بخش آگاه‌تر زنان، از جمله در دانشگاه‌ها گردید. اما این جنبش هنوز جهت‌گیری طبقاتی روشنی نداشت و از ثبات و استحکام لازم برای تداوم فعالیت‌ها و مبارزه رادیکال برخوردار نبود.

در صفحه ۶

نیاز مبرم جنبش زنان به بازسازی رادیکال

رویدادهای سیاسی سال گذشته تجارب گرانمایی برای توده‌های مردم ایران به همراه داشت. در پرتو این تجارب، صحت و سقم مواضع و خط‌مشی سیاسی جریان‌های مختلف شفاف‌تر از گذشته نشان داده شد و پراتیک مبارزه طبقاتی، بسیاری از توهمات را جاروب کرد و به دور ریخت.

این تحولات، سنگین‌ترین شکست را نصیب آن گرایش‌های سیاسی و طبقاتی کرد که به نحوی از انحاء مبلغ قانون‌گرایی، زد و بند و سازش با ارتجاع حاکم و توهم پراکنی پیرامون تحقق مطالبات توده مردم در چارچوب دولت مذهبی جمهوری اسلامی از طریق بازی در بساط جناح‌های هیئت حاکمه و دخیل بستن به نزاع درونی آن‌ها بودند. از آن جایی که این گرایش‌ها در درون جنبش‌های اجتماعی قدرتمند، نظیر جنبش کارگری، معلمان و دانشجویان از نفوذ و اعتباری برخوردار نبودند، شکست آن‌ها، خوشبختانه به لطماتی در درون این جنبش‌ها منجر نشد. نتیجتاً مبارزات این جنبش‌ها رادیکال‌تر از گذشته ادامه یافت.

راديو دمكراسى شورايى

برنامه های راديو دمكراسى شورايى در روزهای يكشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت راديو دمكراسى شورايى www.radioshora.org

برنامه های راديو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های راديو دمكراسى شورايى از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های راديو دمكراسى شورايى را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمكراسى شورايى:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی